همراه با حافظ

می سوزم از فراقت روی از جفا بگردان
هجران بلای ما شد یا رب بلا بگردان

مشاهدات خبرنگار

مرد ایده آل

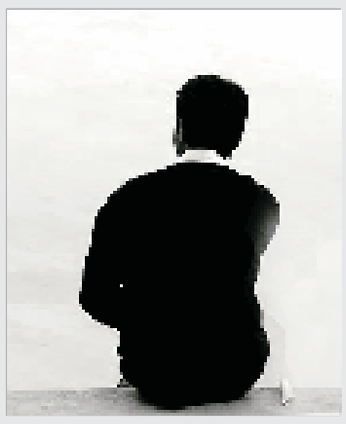

مرد ایده ال من کسی است که اولاً خوش تیپ و خوش لباس باشد و ثانیاً خوب خرج کنه! همین و بس؛ چنین مردی شوهر آینده من خواهد بود.

این حرف را صد بار به دوستان، همکلاسی های دانشگاه و خانواده و فامیلم گفته بودم، اما آنها مدام کسانی را برایم کاندیدا می کردند که د ست کم یکی از این دو ویژگی را نداشت، هر بار هم می گفتند: چنین مردی پیدا نمی شه! اما پیدا شد از آسمان هم نیامد، او را توی کافی شاپ محلمان دیدم و خودم هم جا خوردم، قدش حدود صد و هشتاد سانتی متر بود، با چشمان آبی و موهای بلوند.

از تیپ عالی و خوش لباسی اش بگویم؛ یک شلوار طوسی پوشیده بود و یک پیراهن آبی آسمانی و یک کراوات راه راه عمودی با رنگ های طوسی و آبی آسمانی! و این یعنی اوج خوش شانسی که من خواهانش بودم و اما ویژگی دوم؛ از دست و دلباز بودنش همین بس که وقتی دید همه نگاهش می کنند، به صندوقدار گفت: همه میزها به حساب من! و سپس برای خودش هم بهترین و گرانترین قهوه را سفارش داد و مشغول نوشیدن بود که توجهش به من جلب شد و من به او لبخند زدم.

خیلی صمیمانه سر میزم نشست، پنج دقیقه بعد رسماً از من خو استگاری کرد و حتی قول داد برایم یک ویلای لوکس در سواحل قناری بخرد و ... . فقط ...، فقط ای کاش ۸۴ ساله نبود!

قصه ای کوتاه از زندگی پرفسور حسابی

خلوت زادگاه پدر، تفرش. حالی تازه، شعله ور در وجودش. ترنم آواز پیر و خسته در خلوت کوچه های تفرش. جستجوی سید محمود برای یافتن آوازخوان. کجاست هسته ی پنهان این ترنم مرموز؟

مجموعه قصه های کوتاهی درباره بزرگان استان مرکزی با عنوان "درد مشترک" به زودی منتشر خواهد شد.

این مجمو عه شامل ۸ داستان کوتاه به قلم "یوسف نیکنام" نویسنده اراکی است که به زودی به همت انتشارات "نقش بیان" در تهران چاپ می شود. در این کتاب خوانندگان با کتابهایی که از زندگی امیرکبیر، ملااحمد نراقی، پرفسور حسابی، باقرخان فاریابی، ابراهیم دهگان، آقا نورالدین عراقی، حسن فرید هزاوه و شکرالله روشن مواجه و با این شخصیت های معروف بیشتر آشنا می شوند. درد مشترک پس از سالها و پشت سر گذاشتن کش و قوس های فراوان، احتمالاً در آذرماه منتشر خواهد شد.

داستان "خلوت" یکی از قصه های همین مجموعه است که به زندگی "پرفسور محمودحسابی" اختصاص دارد و توسط همین نویسنده کتاب در اختیار قرار گرفته است.

خلوت

ایرج که از خواب برخاست، پدر رفته بود. همه ی اتاق ها را گشت، به همه جا سرک کشید. کجا رفته؟ به دنبال چه کاری رفته؟ شب را به آرامی خوابیده بود. پیش از خواب با آن چشم های بسیار ضعیف، سوره ای از کتاب شریف را خوانده بود و خود را سپرده بود به دست رؤیاهای شیرین. رؤیاها با او چه کرده اند؟ چه گذشته بر پیرمرد؟ ایرج با خود اندیشید چه باید بکند؟ کجا برود تا مگر اثری از پدر بیابد؟ سراغش را از که بگیرد؟ چه کند تا شاید اثری از آن پیرمرد حقیقت جو بیابد؟ چه کند با روح بی قرار پدر؟ روح سرگردانی که تشنه دانستن است و خدمت به مردم کشورش. نکند زبانم لال... خدا نکند! در این سرمای سخت استخوان سوز چه چیزی او را وادار به رفتن کرده است؟ به که بگوید؟

- پدر! این چه کاری است که با من می کنی؟

به اتاق خواهر نزدیک شد و در زد.

- انو شه! انوشه جان! خواهرم بیداری؟

در باز شد و سپید پوشی چادر به سر لبخند زنان، صبح بخیر گفت.

- انوشه! پدر نیست. همه جا را گشته ام، همه ی اتاق ها را.

بغض سنگینی گلوی ایرج را گرفته بود.

- مادر هم می داند؟

- چیزی به مادر نگفتم، نکند نگران شود.

- ایرج! شاید به مادر گفته باشد. نگران نباش.

- ایرج!... انوشه!...

این صدا، صدای مادر بود، ایرج و انوشه هر دو به طرف صدا رفتند.

- بچه ها! صبحانه آماده است.

هر دو سلام کردند و نشستند پشت میز آشپزخانه.

- مادر! پدر را صدا نکردید؟

- دخترم، پدرت نماز را که خواند حرکت کرد.

ایرج سکوتش را شکست.

- مادر، کجا رفت؟ به شما چیزی نگفت؟

- گفت می رود خلوت کند. ایرج چرا چیزی نمی خوری؟

- مادر، نگرانم!

- نگران چی؟ بد به دلت راه نده.

- پدر بی مشورت با من کاری نمی کرد.

- خب لابد این کارش مثل کارهای قبل نیست.

- نگفت کجا می رود؟

- نگفت کجا می رود، اما برای خلوت "محمود" چه جایی بهتر از خلوت خانوادگی اش.

- مادر، من می ترسم!

- بچه ها! ترس به دلتان راه ندهید.

- مادر، اگر صلاح می دانید با انوشه به تفرش برویم.

- خلوت پدر را به هم نزنید.

خلوت زادگاه پدر، تفرش. حالی تازه، شعله ور در وجودش. ترنم آواز پیر و خسته در خلوت کوچه های تفرش. جستجوی سید محمود برای یافتن آوازخوان. کجاست هسته ی پنهان این ترنم مرموز؟ تمامی کوچه های تنگ و باریک تفرش سرشارند از نغمه های سحرانگیز آواز. این جسم پیر و فر توت همراهی نمی کند با دل سید. قلب را چه کند؟ نفس های عمیق و دردی جانکاه زیر قفسه ی سینه. خدایا این درد از من چه می خواهد،

نشانه ی چیست؟ خدایا اندکی تسکین! من به اختیار خود به تفرش نیامده ام. خدایا! تو مرا کشاندی. پس خودت مرا همراهی کن. من که توان چنین مسافرتی را نداشتم.

- صدیقه خانم! می خواهم فردا را خلوت کنم.

-کجا؟

به تفرش می روم. به بچه ها بسپار مزاحم نشوند.

- توانش را داری؟

- به زودی برمی گردم.

خدایا اندکی تسکین! خدایا اندکی فرصت! می دانم آخرین روزهاست. خدایا خودت توانم ده! تنهاتر از طعم ترنم آوازخوان پیر و خسته. پیری نابینا که نی می نوازد.

- چه می کنی پیرمرد؟

- نی می نوازم و می خوانم.

-آواز غمگینی می خواندی.

- تسکین دهنده دل بی قرار من است.

- خلوتم را به هم زدی ولی خوش حکایتی خو اندی. حکایت نی و فراق و مثنوی.

-صدایت غریبه است که هستی؟

- سید محمود پسر معزالسلطنه ی تفرشی.

- پدر فیزیک ایران؟ آوازه ات همه جا پیچیده.

- بزن نی زن که خوش می خواندی.

و باز ترنم آوازی پیر و خسته و قدم های لرزان و خسته ی سید محمود در کوچه های تفرش. هجوم تصاویر گذشته بر ذهن. کوچه های بیروت، کودکی و چهره ی مادر فداکارش "گوهرشادخانم".

آه! چه رنج ها و چه سختی هایی. کودکی و آواز تنهایی در شهری غریب. روزهای بی پناهی و تنهایی.

نمی خواست گذشته ی تلخ اش را مرور کند؛ اما مگر می شود خاطره ها را از ذهن زدود؟ هر بار به گونه ای بازمی گردند. زخم های روح هیچ گاه التیام نمی بخشند. فخر ایران باشی و همچنان رنجی غریب در گوشه ی قلبت مانده باشد. به خدا اگر ذره ای کینه از پدر در دل مانده باشد. باید بخشود تا بخشوده شد. هیچ کینه ای در این روزهای آخر نباید در دل بماند. «جرس فریاد می دارد که بربندید محمل ها». خدایا! همین جا و در همین لحظه تمام حق و حقوقی دنیایی را بخشیدم؛ به امید بخشودگی ات. این نه منم که می بخشم، اوست که می بخشد. او ست که می خواهد. من کی ام؟ حرکت نامنظم ضربان های قلبش را حس کرد. موعد رفتن است و دل کندن. موعد خداحافظی است. درد شدید قلب او را از پا در خواهد آورد. خود را در خانه ی پدر دید.

- ایرج، انوشه! دیگر روزهای آخر است. این قلب کهنه و خسته من دیگر چموشی می کند. خیالم از هر دو شما راحت است. خدایا شکرت! راحت و سبک بار... بچه ها! با خدا بمانید و خلق خدا... گریه می کنید؟ ... خوب گوش کنید.... خانه پدری در تفرش.... در آنجا به خاکم بسپارید... .

زبان و ادبیات فارسی نیازمند احیاء و توجه بیشتر

امروزه جایگاه و ارزش زبان فارسی را بسیار کمتر از آنچه که داراست می بینیم. از آنجایی که زبان و ادبیات، یکی از اسباب ارتباط ملیت ها، قومیت ها و به طور کلی زبان ارتباطات جهانی است شکی نداریم. زیرا زبان و ادبیات، آینه تمام نمای احساسات، عواطف، الهامات درونی، تفکرات و اندیشه های بشری است، از این رو ادبیات "فن بیان" است و آثار ادبی «مخمل معنوی کارگاه دل و جان انسان است که با دست عشق و تار پود و عواطف و احساسات بافته می شود.»

اینکه متعلق به کی و چه ملیتی باشد مهم نیست بلکه حائز اهمیت آن است که زبان مشترک همه ی ملیت هاست و بشر را به هم نزدیک کند و این سخن مصداق دارد؛ که در انگلیس دروس دوره ابتدایی را با اشعار حکیم خیام نیشابوری به دانش آموزان تفهیم می کنند. هشتاد درصد مردم آمریکا مولانا را به خوبی می شناسند و کلام او را می فهمند. این یعنی زبان و تفکرات جهانی، بسیاری از از دفاتر نویسندگان و دواوین و اشعار شاعران بلند پایه ایرانی مکرر در مکرر در دنیا به چاپ رسیده است. تندیس بزرگانی چون حکیم فردوسی، رودکی و دیگر بزرگان در کشورهای دنیا به چاپ درآمده است و اینکه اندیشه های درخشان سعدی بر سر در سازمان ملل متحد درخشش تام دارد و مردم دنیا را اعضای تنی واحد می داند که از درد یک دیگر، متأثر باشند، خود دیپلماسی جهانی سعدی است و در تریبو ن جهانی برای نوع بشر سخن می گوید که او را در اروپا "خدای پاک عشق می نامند" از طرفی اندیشه های "جبران خلیل جبران، کریشنا مورتی، چاسر" نیز متعلق به نوع بشر است اینجاست که ادبیات و زبان آینه ای است که رفرانس دهنده همه تفکرات ارزشمند بوده و تفکرات را به دنیا معرفی می کند.

با توجه به همه این موارد، ای شگفتا که بسیاری از ما ایرا نیان از انسان دوستی و نوع دوستی حکیم فردوسی، جنبه های پلیتیکی و

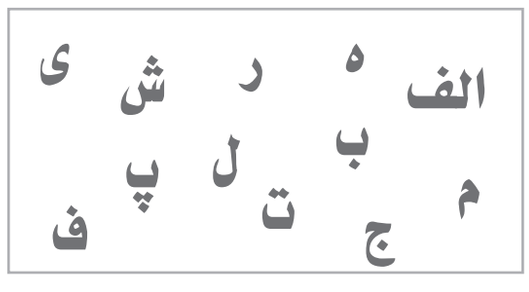

طنزپردازی حافظ، عاشق پیشگی و دنیای آرمانی که شیخ سعدی در گلستان همیشه سرسبز بوستان همیشه بهارش ترسیم و توصیف کرده است سخت غافلیم. چه بسا این یک درد دامنگیر عام است که بخصوص در بین دانشجویان و فارغ التحصیلا ن شایع است. کسانی که حتی بسیار ناتوان از نوشتن یک نوشته ساده یا دادن یک گزارش کوتاه راجع به آنچه در رشته تحصیلی خود خوانده است سخت ناتوان است. تا جایی که هویت و تمام فضائل زبان و ادبیات در نمره قبولی خلاصه می شود این خود بدترین درد است. چو ن نگارنده در چندین مرکز عالی و دانشگاهی با تدریس دروس زبان و ادبیات فارسی و افتخار خدمتگزاری به دانشجویان رشته ادبیات و سایر رشته های دیگر را دارم و با این معضل سخت دست به گریبان هستم، مصمم به بیان آن شده ام. گاهی دیده شده افرادی هستند که دانشجو و تحصیل کرده نیستند اما مصمم و مصر در آموختن لطایف و دقایق زبان و ادب هستند، دارای اطلا عات مفیدی نیز می باشند و تقریباً با ظرافت های زبانی و ادبی آشنایی دارند، حتی در پاره ای موارد شعر هم می سرایند و در سروده های خود از شیوه ها و اندیشه های بزرگان الهام می گیرند. ا ین خود نشان دهنده طغیان و شعور بالای ادبیات است.

امروزه در دنیا ایرانیان و فارس زبان ها را به اعتبار بزرگانی چون رودکی، فردوسی، سنایی، عطار و ... می شناسند و آنگاه ما خود از اصل موضوع بی خبریم. به هر حال نجات و احیاء ادبیاتی که ما میراث دار آن هستیم از حالت ضعف و فلج زدگی نیازمند همت ملی ایرانیان و کسانی است که با زبان فارسی زندگی می کنند. از این رو هر چه داریم از زبان و ادبیات فارسی داریم. در پایان برای همه کسانی که در کار زبان و ادبیات فارسی هستند و به هر نوعی که در جهت اعتلاء و بالندگی آن کوشش می کنند توفیقات روزافزون را خواهانم.

حبیب قربانی

حرفهای دلتنگی

جایِ خالیِ زندگی!

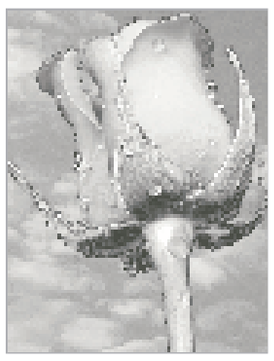

یک دنیا حرف برای تو دارم، یک دنیا پر از حرفهای نگفته، یک دنیا پر از بغض های نشکفته. با منی، هر جا و اینک آمده ام تا مثل همیشه سنگ صبور روزهای دلتنگی ام باشی!

دلم به وسعت یک آسمان تیره غمگین است. صدایی نیست، مأوایی نیست، حتی سایبان روزهای دلتنگی نیز دیگر جوابگوی دلتنگی هایم نیست.

من آمده ام! اینجا، کنار دلواپسی های شبانه ات، کنار شعله ور شدن شمع وجودت، اما نمی دانم چرا دلم آرام نمی گیرد...

دلم گرفته، دل سخت در سینه گرفته، با تمام وجود تو را می خوانم؛ از تو چیزی نمی خواهم جز دریای بی ساحل وجودت را، جز دستهای مهربانت را، جز نگاه آرامت را که دیرزمانی است در سیل بادِ بی وفای زمانه گم کرده ام.

هر شبَ حضورت را در کلبه خیال خویش می آورم، وجودت را با تمام هستی باقیمانده، در نهانخانه قلبم پنهان می کنم، چشم هایم را باز نمی کنم تا شاید بتوانم تصویرت را بر روی پلک های بسته ام حک کنم، اما باز هم جای تو خالی است... .

شاید اگر جای تو بودم؛ کمی، فقط کمی برای مرگ تدریجی نیلوفرهای خاطره اشک می ریختم، شاید اگر جای تو بودم؛ طاقت دیدن چشم های خیره و خسته ات را نداشتم، شاید اگر جای تو بودم؛ بلور بغضم را با تلنگری آسان می شکستم تا بدانی، تا بدانی که چقدر دوستت دارم... .

روزی صدبار با هم خداحافظی کردیم اما افسوس معنای خداحافظی را زمانی فهمیدم که تو را به خدا سپردم!

این بار به دیدنت آمده ام، برایت گلاب آورده ام، دستهایم تنها سنگ سرد خانه ات را احساس می کنند اما بدان یاس های سپید احساسمان هنوز گرمِ گرم اند!!!

راضیه نیرومند

تدریس زبان فرانسه
در کلیه سطوح
توسط کارشناس ارشد زبان فرانسه
۰۹۱۷۷۶۱۳۲۶۵ - ۶۶۶۹۷۱۳ مهدی توزنده جانی

بندرعباس - رسالت
شمالی - میدان
صادقیه - بوستان
کاکتوس
کافی شاپ آهو

آموزشگاه موسیقی فاخته
با مجوز رسمی از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در رشته های نوازندگی سازهای جهانی و ایرانی - آهنگسازی - سلفژ و موسیقی کودک ثبت نام می نماید
گلشهر - جنب فروشگاه رفاه - نبش چهارراه رسالت - طبقه سوم
۶۶۶۹۷۱۳ - ۰۹۱۷۷۶۱۳۲۶۵

کلبه زیبایی آفاق
با ۲۱ سال تجربه کار
در خدمت شما بانوان زیبا پسند
شعبه ۱: گلشهر - بازارچه جانبازان - کوچه نواب ۷
تلفن: ۶۶۷۰۹۷۲
شعبه ۲: چهار راه دانشگاه - ساختمان آرمی - بالای پرده سرای کاخ طبقه سوم - واحد ۹ همراه ۹۱۷۳۶۱۴۷۰۳
تلفن ۶۶۸۲۷۹۷

مشاور املاک
جام جم
تلفن ۲۶۷۰۴۲۴ - ۰۹۱۷۳۴۱۴۰۶۴ - ۰۹۱۷۱۶۱۰۷۸۲
با مدیریت برادران احمدی

بازک
Bazak

نمایشگاه
مبل طوس
بندرعباس
چهارراه سازمان
تلفن: ۲۲۲۵۰۱۲
فاکس: ۲۲۲۶۷۷۳

بهرام و راهیل
کافی شاپ
Behram & Rahil Coffee Shop
بندرعباس: بلوار دانشگاه، جنب باشگاه بدنسازی هیرو
تلفن: ۶۶۷۷۶۲۸

Safety card
Wave Neutralization
«این یک آگهی تجاری نیست، توصیه پزشکی است!»
آیا شما از تلفن همراه، مایکروفر و سایر تکنولوژی های روزمره که از خود امواج الکترومغناطیسی ساطع می کنند، استفاده می کنید؟
آیا می دانید امواج الکترومغناطیسی ارتباط بروز بسیاری از بیماری ها نظیر: بیماری های قلبی، عروقی، سردرد، خستگی بودن، خستگی های مفرط چربی های رفتگی و ... را در بدن انسان افزایش می دهد؟ همراهی سبک و کم حجم، کارت که توانایی دفع امواج با قدرت ۹۹٪ را داراست
سیفتی کارت خنثی کننده امواج الکترومغناطیس و تشعشعات زیان آور تلفن همراه و کلیه دستگاه های برقی
برای شما که نگران سلامت خود و خانواده تان می باشید
دارای تاییدیه و ثبت از کشور های: آلمان، ژاپن، چین و کانادا
همراه با هولوگرام گواهی کیفیت انجمن صنعتی تلفن همراه کشور
Care for your health
فروش و واگذاری در ادرات پست و کلیه دفاتر خدمات پستی سرتاسر استان هرمزگان.
تلفن روابط عمومی سیفتی کارت ۰۹۱۷۳۶۱۵۱۴۸
۰۷۶۱-۲۲۴۶۱۲۱

اهدای خون مستمر پیوند دهنده قلب ها و جان ها است
روابط عمومی سازمان انتقال خون استان هرمزگان